

○ کجا سکوت کرده‌ای؟ هر جا که رسیدی گفתי دندان مار بهترین است، دندان مار فلان است، دندان مار...
 ● طالبی نژاد: ممکن است من این اشتباه را کرده باشم، اما در همین مطلب اخیر هم نوشته‌ام که سال‌ها منتظر بودم کیمیایی فیلمی بسازد که بشود پایش ایستاده؛ و این کار را هم به خیال خودم کرده‌ام. نه در حد نقد، بلکه در حد اشاره. بین تصویرها چقدر با هم متفاوتند، همیشه از پرویز دولی به دفاع شمای بودم با حسرت و تحسین یاد می‌کنید. به نظر من اگر دولی اجازه می‌داد تا کسانی که حرف‌ها و انتقادهای در بارهٔ قیصر داشتند حرف‌شان را بزنند، شاید اتفاق‌های دیگری در کارنامهٔ شما می‌افتاد و شاید امروز فیلم حکم برای کیمیایی فیلم پیش‌پانصداه می‌بود. در همان مطلب نوشته‌ام که کیمیایی می‌داند هر چه که می‌سازد و روی پرده می‌افتد، انعکاش چشمش، اما فکر می‌کنم دچار سوءتفاهمی شده و این سوءتفاهم هم برمی‌گردد به...
 ○ ...الیا کاران!

● طالبی نژاد: همه چیز بارنگراندی...
 ○ آخر من چه ربطی دارم به الیا کاران؟ کی را לוاده ام، خبر چینی کی را کرده‌ام؟ گفتم که این همان آژار با چشم و ابرو است.
 ● طالبی نژاد: چرا در این ۲۵ سال اخیر، اتفاقی که حالا با حکم افتاده، نبفاده؟
 ○ این شعاید که می‌گویید افتاده. من که داشتم کارم را می‌کردم و فیلم‌ها را می‌ساختم.

● نورایی: اجازه بدهید من این بحث را جمع کنم. حرف‌های این جا گفته شد و چه خوب که گفته شد. خیلی هم مفید و لازم بود. باید گفته می‌شد. من این طور نتیجه می‌گیرم که خرده گرفتن بر ساختهٔ فیلم‌سازی ایرادی ندارد. مهم، نوع برخورد و رعایت حریم خصوصی فیلم‌ساز است. ببینید، همه می‌دانیم که جمشید ارجمند دوست صمیمی و قدیمی کیمیایی است، اما او سال‌ها پیش نقدی بر بلوچ نوشت و با زبان طنز حساب فیلم را رسید به نظر نمی‌رسد کیمیایی از این باب‌تا از او داختر شده باشد.

○ جمشید اصلاً از سربازهای جمعه بندش می‌آید. من می‌گویم چهل سال ایستادن در این سینما سخت است و انتظار من این است طالبی نژاد و مجلهٔ فیلم تکیه‌گاهی باشند برای آدم‌های قدیمی این سینما. تو نباید به من نیش بزنی. این مجلهٔ فیلم که می‌گوید نادری به‌به، دولی آخ... خوب کیمیایی هم که یکی از چرخ‌ها و مهره‌های این سینماست؛ پس چرا با او چنین رفتاری می‌کنند؟

● نورایی: در این که تو یک پدیده و یکی از ستون‌های سینمای ما هستی و با نخستین فیلم‌هایت تحولی بزرگ در این سینما به وجود آوردی، هیچ تردیدی نیست. اما این به آن معنا نیست که اگر بمی‌تان و مشکل آجاره خانه داشته باشی، لزوماً فیلمت هم خوب است.

○ نه من منظورم این نبود. گفتم ایستادن در سینمایی که هنوز محتاج باشی کار کنی...
 ● نورایی: خوب کم‌کم خن کردن یک فضیلت است. البته آستانهٔ تحمل و کم‌کم خن نکردن آدم‌ها متفاوت است. هر کسی را در محیط و شرایطی که آدم در آن احساس امنیت نکند، شاید بتوان سرانجام به دل‌ت کشاند. تردیدی در این نیست. باید با آن فضا و شرایط در افتاد نه با قربانی شرایط.

○ در این نوع محیط برای همت زدن، از کسی نظرش را نمی‌خواهند. هر وصله‌ای را بی‌آن که سزاوارش باشی به تو می‌چسبانند.
 ● نورایی: بله، می‌فهمم چه می‌گویی. بگذارید مطلبی را که می‌تواند برای شما جالب باشد و محیط زندگی ما را آقای کیمیایی را بهتر ترسیم کند تعریف کنیم. من سال‌ها قبل کتاب کسی به سرهنگ نامه نمی‌نویسد گابریل گاسباریا مکرز را به فارسی ترجمه کردم که سال ۱۳۴۲ منتشر شد. ماجرای داستان در کشور کلیما می‌گذرد. سرهنگ پسر جوانی دارد که درگیر فعالیت‌های سیاسی است. در یک مسابقهٔ خروس‌بازی، وقتی که داشته اعلامیه بخش می‌کرده، مأموران دولت با گلوله او را می‌زنند و می‌میرد. در آخرین چاپ ترجمه که ناشی بدون اطلاع و اجازه من از انتشار داده شد، می‌خوانی: همسرش همان است که نوب تکب شده و مرگ پسر سرهنگ را این جور تعریف کرده‌اند که پسر موقع بخش بلیت تقلبی، گلوله می‌خورد. یعنی این که یک آدم سیاسی پاک‌باخته تبدیل به یک آدم متقلب هفت‌خط شده. هر چه پرسوچو کردم و داد زدم و تهدید کردم هنوز هیچ کسی هم به من جواب ندهاده که این تحریف به دستور یا اشاره کدام شیر پاک خورده‌ای انجام نداده. مطلبی در روزنامهٔ مشرق دربارهٔ این کتاب چاپ شده بود. به آن‌ها نامه نوشتم، و ماجرای این جعل مسلم را شرح دادم. اما آن‌ها نمی‌دانم به چه دلیل چاپ نکردند. خوب، حالا اگر خواننده‌ای متوجه این تحریف موزیانه بشود، از کجا می‌داند که کار من نبوده؟ این جور است که آبروی آدم راحت به یاد می‌رود!

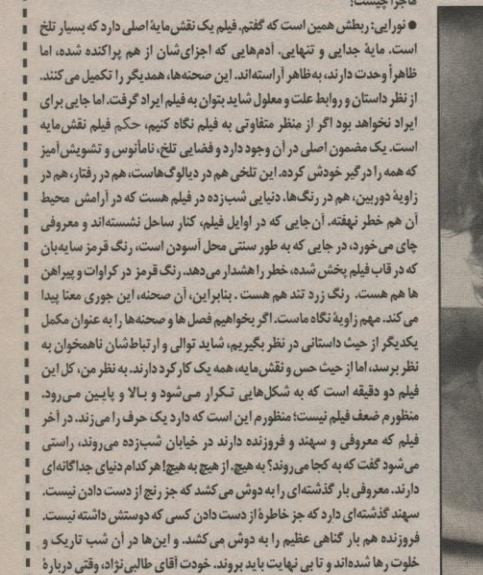
● طالبی نژاد: مثل آقای نورایی، به‌درستی گفتید که آدم هرچه بیشتر خودش را بپهن کند،

بیش تر هم در معرض جفاست. واقعبت هم این است که آقای کیمیایی باید ببذیرد که او مسعود کیمیایی است. خیلی از فیلم‌سازان هم‌نسل او این موفقیت را ندارند که کوچک‌ترین اتفاقی‌های زندگی خصوصی‌شان «خبر» بشود. این موفقیت را می‌شود با موفقیت گوگوش در دههٔ ۱۳۵۰ مقایسه کرد. خوب وقتی که آقای کیمیایی با گوگوش ازدواج می‌کند، باید این را هم ببذیرد که افکار عمومی در مورد زندگی خصوصی‌اش کنجگاو و حتی داستان‌سرای و خیال‌پرداز می‌کند. آقای کیمیایی نمی‌تواند به افکار عمومی اعتراض کند که چرا در مورد زندگی خصوصی‌اش کنجگاو یا فضولی یا داستان‌سرای می‌کنند.
 ● گل‌مکانی: این قاعده‌بازی در این نوع زندگی است. یک انتخاب است که بیامدایتش هم همین چیزهای است که آقای کیمیایی به آن اعتراض می‌کند.
 ● نورایی: این از عوارض شهرت است، به‌خصوص اگر در خانه‌ات را به روی کوچک بیندی. یک بند از پرورندهٔ گوگوش حرف زدند...
 ● طالبی نژاد: آیا من در این باره چیزی گفته‌ام؟
 ○ اگر هم ننشسته‌ای، هر جا که نشستی، گفتم...
 ● نورایی: اجازه بدهید از این موضوع خارج بشویم. در این باره حرف‌ها گفته شد...
 ● طالبی نژاد: نه آقای نورایی، گفته نشد. کاش از نقطهٔ دیگری بحث‌مان را شروع می‌کردیم.



امیدوارم در همین حدی که حرف‌ها زده شد، خواننده‌ها خودشان قضاوت کنند. باز هم تکرار می‌کنم که رفاقت به‌نظرم این نیست که رفیق‌هم کاری که کرد، تحسین‌اش کنم. حتی در همین سال‌های که ما رابطه‌ای نداشتیم، هر جا که لازم بوده و درست می‌دانستم، وقفی‌ها را انجام دادم. در همان زمان هم که رابطه داشتیم، خودشان می‌دانند که در کاهش یا خاموش کردن بحرانی که در زندگی‌شان اتفاق افتاده بود نقش داشتیم و همه تلاشم را انجام دادم. اما از این نمی‌توانید فرار کنید که زندگی شما زیر دره‌بین است. نمی‌توانید به مردم کنجگاو بگویید زندگی من به شما چه ربطی دارد؟
 ○ من این را با طبیعت می‌توانم بگویم که همسر کیمیایی، کسی که آن بالا دارد آواز می‌خواند نیست؛ همسرش همان است که نوبی خانه بود.
 ● طالبی نژاد: خب این را ما باید بگویم و بنویسیم؟
 ○ نه، این را رفیق‌م باید بگوید!
 ● گل‌مکانی: اتفاقاً از همین جا می‌شود وارد این بحث شد که چه‌گونه زندگی هنرمند وارد اثرش می‌شود و کیمیایی این سال‌ها، در کجای حکم پیدااست.
 ● نورایی: البته من دنبال این نیستم که ببینم وقایع زندگی خصوصی هنرمند در کجای اثرش آمده و شباهت‌ها در کیجاست. هرچند که این چیزها در اثر پیدا می‌شود، ولی منظور من صرف وقایع و اتفاق‌ها نیست. آن‌چه می‌گویم این است که هنرمند در لحظهٔ آفرینش، وجودش را در اثرش می‌گذارد و به‌نظر می‌رسد آقای کیمیایی این کار را در حکم کرده. فکر می‌کنم یک بار دیگر

هم گفته‌ام که از گوستاو فلوربر پرسیدند الگو و منبع الهامت در افریدن شخصیت مادام بوواری چه بوده گفت خودم. مادام بوواری یک زن است، اما فلوربر می‌گوید آن را از روی خودم ساخته‌ام. خوب، آقای کیمیایی هر پرسد که من چه شباهتی به رضا معروفی دارم؟ او تودهای بوده و غیره، درست می‌گوید. شباهتی ندارند و نباید داشته باشند. اما به‌نظرم آن تلخی، تنهایی و حس از دست دادن که در معرفی می‌بینیم، به آقای کیمیایی هم هست. اما هم به تمامی در درونش فرورفته. خوب این یک نگاه دیگر است...
 ● نورایی: منظور من از انعکاس شخصیت و خو و خصال هنرمند در اثرش، همین است.
 ● طالبی نژاد: پس با توجه به شباهت‌ها، اگر رضا معروفی جمله‌ای را می‌گوید که من در مطلب نقل کرده‌ام، طبیعی است که این تعبیر شاید سوءتفاهم‌آمیز را به وجود می‌آورد که این حرف خود کیمیایی است؛ آن هم با توجه به اطلاعات برانکده و مبهم‌مان. و فکر می‌کنم این بیان به‌خاطر این است که از آن فاصله نمی‌تواند به دخترش نزدیک‌تر شود؛ دختری که مثل آدم‌های دولی که کیمیایی است که اگر هم چنین استنباطی می‌کنی، نباید این را بنویسی...
 ● طالبی نژاد: فکر می‌کنم اشکال از این است که آقای کیمیایی فقط یک بار این مطلب را خوانده، اما ده‌ها بار گوش و دل تغییر‌های پرسوءتفاهم دیگران سیرده.
 ● گل‌مکانی: همین دو نکته موجود در نوشتهٔ آقای طالبی نژاد- قضایهٔ الیا کاران و جملهٔ رضا معروفی صادقانه چیزی است که بر او گذشته.



با-عت شده کل جهت‌گیری آن نوشته تحت تأثیر همین دو جمله قرار بگیرد.
 ○ نه، لحن کل مطلب را هم که نگاه کنی، انگار یک کنت انگلیسی دارد دست تقدیر به سر یک ریچهٔ هندی با استعداد می‌کنند.
 ● نورایی: به‌هر حال به‌نظر من شخص آقای کیمیایی و زندگی خصوصی‌اش مدتی سوژهٔ مطالبی نبود که بعضی از نویسندگان یا حتی برخی از خوانندگان مجله در ارتباط با کیمیایی او می‌نوشتنند و در مواردی به‌نظر من توهین‌آمیز بود. من به این نوع نقدنویسی اعتقادی ندارم، چون به‌نظرم تجاوز به حقوق فردی آدم‌هاست. کاری به درستی یا نادرستی اشاره‌ها و ارجاع‌ها هم ندارم. از طرفی با این نظر آقای کیمیایی هم که در نقدنویسی باید رفاقت کرد، موافق نیستم. همان منتقد ناراضی از فیلم را نمی‌شود با قفل رفاقت بست.
 ○ من نگفتم باید در نقد رفاقت‌ها ایرادها را نوشت. مگر ابراهیم گلستان نقد منفی بر خاک نوشت؟ اما او عشق من است. با نقد جمشید ارجمند بر بلوچ...
 ● نورایی: بله، نقدا را باید بر خود فیلم نوشت، نه بر زندگی خصوصی فیلم‌ساز. آدم‌ها در وضعیت‌های مختلف، واکتس‌ها و رفتارهای متنوعی دارند. من نمی‌توانم توقع داشته باشم که هنرمند، در هر شرایطی همان رفتاری را بکند که من انتظار دارم. این نکته شامل همه‌ما می‌شود. اگر بخواهم از کسی ایراد اخلاقی بگیرم، اول از خودم باید پرسم که اگر خود من در آن شرایط بودم چه می‌کردم؟ ○ همه می‌گویند بیا نوبی آرشگاه من بزن کن...
 ● نورایی: به‌هر حال از زندگی حق طبیعی آدم در این شرایط است. کیمیایی حق دارد که فریاد بزند

● نورایی: من هم می گویم این صحنه‌ها حسن فیلم است. طنز فوق‌العاده‌ای در فیلم است. رنج بشر در دست آدم‌ها تبدیل به طنز می‌شود. صادق هدایت نمونه‌ی مشخصی در این زمینه است که در کارهایش از راه طنز با پوچی دنیا سر می‌دهد.

● طالبی نژاد: آقای نورایی، بوف کوف، که در ادبیات معاصر ایران نظیر نداشت، پیچیده و تمثیلی و گنگ است و پیش تر به تابوس می‌ماند، اما جواب همه‌ی سؤالات‌های روز جامعه و سؤالات‌های ازلی و ابدی انسان را می‌دهد. اثر ماندگار، آدم را با خودش درگیر کند. آیا فیلم حکم با وجود صحنه‌های خوبی که دارد، می‌تواند انسان را با خودش درگیر کند؟ من در همین مملکت و همین زمان زندگی می‌کنم و پر از سؤال و پر از مشکلم. آیا فیلم حکم چیزی را در من برمی‌انگیزد؟

● نورایی: کوزه‌ای که خیام از آن صحبت می‌کند، در حال حاضر مورد استفاده‌ی ما نیست. ما که توی کوزه‌ی آب نمی‌خوریم، ولی مفهومی که خیام با رباعیاتش از طریق کوزه‌ی درباره‌ی وفای دنیا بیان می‌کند، تا ابد با ما هست. دیروز و امروز ندارد. اگر روزی به بهشت زما برپدید و سنگ قبر پسر و مادر مرا نگاه کنید می‌بینید که در وباعی از خیام را روی سنگ داده‌ایم حک کرده‌اند. حکم جهانی سراسر هم‌چنان است. قلمه‌قطعه‌ی است و انسان‌ها هر چیز دارند. من حکم را مثل شمشان باز بسته‌ی دوربین می‌بینم. هیچ چیز قرار ندارد. همه چیز در حال تپش و رفتن است. دائم احساس می‌کنم از این عقب می‌مانم. چرا می‌مانی. این یک نوع وضعیت ناپایدار است. البته هیچ‌گاه به حقیقت نخواهی رسید. هر دو نسخه‌ی حکم بن‌مایه‌ی همین وضعیت است. بزرگ و کوچک و طنزآمیز بشر است، اما نسخه‌ی اول، اول وضعیت ناپایدار را بهتر نشان می‌دهد.

● گلملکانی: این صحنه‌های حذف‌شده را که می‌گویم، خودت ساخته بودی دیگر... چرا احساس کردی که این‌ها بد است و درآوروی؟

○ جعفر پناهی نمی‌خندید به این صحنه‌ها!

● گلملکانی: پناهی به نظرم تدوین‌گر مناسبی برای این فیلم نیست.

○ روابط را خوب درآورده. نگاه‌ها را خوب بریده. از لحاظ فنی کارش را خوب انجام داده.

● طالبی نژاد: ولی از لحاظ نوع نگاه، از هم دورید.

○ راجع به تفاوت نگاه به سینما. راجع به بازی‌ها نظرتان چیست؟

● طالبی نژاد: انتظامی خیلی خوب است. مثل همیشه. ولی فیلم، فیلم پولاد است.

● نورایی: فکر می‌کنم رادان خوب درنیا آمده. اصلاً از جهت ساختاری قسمت مربوط به رادان و عشق شرق شده‌اش مقداری خام و ول و تکراری و زانداست. رادان بازیگر خیلی خوبی است. در این بخش توی چهره حرف ندارد. اما این‌جا به نظر نمی‌رسد دست‌ماهی لازم را برای نشان دادن توانایی‌اش داشته. البته بازی‌اش خوب است، اما می‌توانست بهتر باشد.

● طالبی نژاد: به‌خصوص با میزانشن او و ارتباطی که با دریا، میرزا زارعی، دارد. آن صحنه‌های چندش‌آور...

○ خنده‌های او من را هم به وحشت می‌انداخت. دریا یک دروغ‌گوی امروزی است. رفته پاریس عاشق یکی دیگر شده و حالا برای این که فراموشش کند، می‌آید سراغ سهند، و بعد هم خودکنشی می‌کند.

● طالبی نژاد: به نظر من هم اگر سهند کاملاً هم حذف بشود، به فیلم لطمه‌ای نمی‌خورد.

● نورایی: نقش رادان همین بود؟ زیادتر نبود؟

○ نه. مشکل در این نیست. رادان به این پریشان‌ی دیر رسید در بازیگری‌اش. می‌خواستیم پریشان‌ی‌اش دربیاید. آدمی که دو سال در شمال مانده و برای خودش چرخیده و گشته...
● طالبی نژاد: زمانی می‌گفتند که کیمیایی از چوب هم می‌تواند بازی بگیرد. در فیلم‌های کیمیایی بازی‌های بد کم می‌بینید.

○ خوب، من البته نمی‌روم چوب بیابورم سر صحنه. بازیگر می‌آورم.

● طالبی نژاد: رادان با این که کارش را از فیلم‌های ضعیف شروع کرد، بازیگر بااستعدادی است و خیلی خوب خودش را از سینمای بیرون کشید. اما در این فیلم چندان خوب نیست. دلش هم این است که محور قصه‌ی نیست و در حاشیه قرار دارد. کنش‌های تعیین‌کننده ندارد. آدم اصلی محسن است که شخصیت رضا معروفی را ارائه می‌دهد. اگر نقش خوب نوشته‌شود، بازیگر نمی‌تواند بد بازی بکند؛ به‌خصوص در سینمای کیمیایی که خواستش به بازیگرانش هست.

● نورایی: به نظر من شکیمیای هم فوق‌العاده است. همه‌ی بازیگران خوب انتخاب شده‌اند و خوب بازی می‌کنند. خوب ظاهر شده‌اند، حتی بازیگر نقش جلال. جالب که جلوی رستوران به هم می‌رسند، خیلی خوب دیده‌اند. انگار نکتی‌ای از پدرخوانده را می‌بینی.

● گلملکانی: به نظر من لایحاً حامی هم خیلی خوب است، اما بازی غیرمتنظره‌ی او بلاز می‌بینی. چه کلیدی به او دادید که این قدر خوب بازی کرده؟

○ بیچ و مهره‌ی بازیگر بازیگر دیگر فرق دارد. سرفه درون او و برگشتن، به آدم این امکان را می‌دهد که بداند چه کار باید بکشد. مکانیکی است که در هر بازیگر فرق دارد. پولاد باید نقش منفی بازی کند، ولی چون پسر است، اگرکاه داشت از این کار. من یک شخصیت منفی خیلی سخت نوشتم که از این هم تندتر بود. اصلاً موجود کثیفی بود. بعد که گفتم بیا این را بازی کن، خیلی با خودش کنار رفت تا با آن کنار آمد.

● گلملکانی: انتظامی هم گفته که تجربه‌ی بازی‌اش در این فیلم، با کارهای قبلی‌اش خیلی فرق

داشته. درباره‌ی او چه اتفاقی افتاد؟

● طالبی: گوشش و می‌کند مقدار کارهای فیزیکی که خواستم انجام ندهد. مثلاً اشاره با سر.

● گلملکانی نژاد: به نظرم نقش خوب نوشته‌شده.

○ از خیلی‌ها شنیدیم که شخصیت رضا معروفی در سینما ماندگار خواهد شد؛ یعنی برای خود انتظامی. فرقا دیگر نخواهد از کارنامه‌اش حرف بزند، یک رضا معروفی هم دارد، مثل مش حسن. گاو خیلی بازیگر خوب و باتکنیکی است.

● گلملکانی نژاد: بازی‌های دست‌خوب خوب نوشته‌است...

○ زرین دست در این فیلم به نظر من از خیلی از استانداردهای جهانی هم - در بعضی از جاها - درست‌تر است. بارها گفتم‌ها که چندتا از صحنه‌هایش را می‌توانم برای فیلم بردارم که او را در جشن خانه سینما کاندیدا نکردند، بگذارم و از آن‌ها بخواهم توضیح بدهند که این صحنه‌ها چه طوری گرفته شده. از نظر تکنیکی و حرکت دوربین. محال است بمانند.

● نورایی: ضمیر تشویش، بی‌قراری و اویزان بودن، در فیلم برداری خیلی خوب از کار درآمده. صحنه قتل در آسانسور که از بالا گرفته، آواز است. زرین دست جنس و نوسان‌های نور و رنگ را خیلی خوب می‌شناسد.

● گلملکانی نژاد: رعایت این حس تشویش و آثاری، فکر نمی‌کنید باید دوربین سیال‌تر می‌بود؟ مثل دوربین روی دست؟

○ نه، نمی‌توانست. گل‌کنده می‌شد. دوگانه از کار درمی‌آمد.

● نورایی: شاید احتیاجی به دوربین روی دست نبود. شما در این فیلم ردی سکون را در تحرک می‌بینید و ردی تپش و تحرک را در سکون. در صحنه آخر فیلم هم که دوربین تحرک ندارد، این تشنج را در بافت تصویر حس می‌کنید. راستی، زمانی که معروفی برای دیدار دخترش می‌رود، با دوربین روی دست گرفته شده؟

○ دوربین با دوربین سنگین است، اما او جا که زرین دست نماز روی دست گرفت، خیلی نتیجه خوبی به او دست داد. مثل استدی کم دارد. الگوی استدی کم با این دوربین شکسته شده و به همین دلیل است که باورت نمی‌شود دوربین آن‌جا هم برود. بهترش صحنه‌ای است که انتظامی و رادان وارد خانه می‌شوند. دوربین ابتدا با آن‌ها حرکت می‌کند و می‌آید تا یکی اتاق. از روی همه چیز زد می‌شود تا می‌رسد به رخت‌خواب، که آن‌جا درباره‌ی روش‌های حرف می‌زند. با برمی‌گردد و می‌رود سراغ پیغام‌گیر تلفن تا نمای درخت تلفن.

● طالبی نژاد: در سرب هم این تجربه را داشتید.

○ بله در سرب هم بود که کلاری از کار درآورد. مسیر حرکت دوربین مثل هشت انگلیسی بود.

● گلملکانی نژاد: زرین دست همیشه عادت دارد که روی عناصر جلوی کادر تأکید می‌کند. در این فیلم هم چنین عکس‌هایی هست، اما به‌طور کنترل‌شده.

○ همه چیز کنترل شده.

● طالبی نژاد: سال‌ها پیش، فیلم‌نامه‌ی قیصر را دیدم در خانه‌ی شما که سکانس یازمه‌ی بهمین مفید در آن نبود. گویا سر صحنه اتفاق افتاده. هنوز هم سر صحنه این‌جور اتفاق‌ها می‌افتد؟

○ خیلی زیاده. در اجرا خیلی بی‌تغییر می‌کند. هنرمند در اجرا هم به‌خلاقیت پیش‌تری می‌رسد، هم به استقلال پیش‌تر.

● طالبی نژاد: چیزهایی هم هست که به رفاقت و این حرف‌ها مربوط می‌شود. مثلاً این که در هر فیلم شما، سعید پیردوست هم باید بازی کند، وقتی او حوله را از روی سرش برمی‌دارد، تماشاگران می‌خندند، چون تصویر بر او می‌تابد. در سریال‌های شبانه در ذهن دارند.

○ راستش چون من تلویزیون نگاه نمی‌کنم، نمی‌دانستم.

● طالبی نژاد: تاج‌های در این رفاقت‌بازی‌ها، چیزهای خوبی خلق می‌شود. مثلاً صحنه کلاتری گوزن‌ها که پیردوست نقش آن کفتریان را دارد، خیلی خوب است و هنوز در خاطر‌ها مانده و خیلی جذاب است. اتفاقاً در یکی از برنامه‌های مهران مدیری آن صحنه با بازی پیردوست بازسازی کردند. آن نکته‌ای که درباره‌ی صحنه حرکت کرد، به نظر من به سلامت فیلم‌ها آسیب می‌زند. انگار با بعضی تعارف بازی.

○ البته یکی از اتفاق‌های خوبی که در این زمینه افتاد، مربوط می‌شد به جلال مقدم. مقدم بی‌سره‌پای بود. او را آوردم و برایش آپارتمان گرفتم و آن صحنه‌ی اوایل فیلم سرب به خاطر او به وجود آمد.

● گلملکانی: خوب حرف زیاد است، ولی ما هم خیلی حرف زدیم و محدودیت‌ها و وقت را هم در نظر بگیریم. البته آقای کیمیایی پیش‌تر تشنه‌ی بود، ولی حرف‌هایی هم زد که باید زده می‌شد و خوش‌حالم که بالاخره گفت. این جلسه ما پیش‌تر تشنه‌ی یک جلسه نقد و بررسی سفاهی و حضور فیلم‌ها بود که خیلی دلم می‌خواست درباره‌ی نکتی‌های دیگری مثل انتخاب فیلم‌هایی که توی خانه‌ی رضا معروفی نمایش داده می‌شود، سازندگان آن‌ها، فیلم‌های مورد علاقه‌اش، تکرار و رخ چشم (این بار روی چشم فرزند) و تارانه‌ی زار هم نظر‌های آقای کیمیایی را هم بشنوم که می‌خواهم با شما درگیر می‌باشم.